

The Liminality of Subjectivity: Space and Memory Narrative in Goli Taraghi's *Two Worlds*

Mahshid Namjoo,¹ Leila Baradaran Jamili²

¹ PhD Student, Department of English Language and Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
Email: mahshid.namjoo@iau.ac.ir

² Associate Professor, Department of English Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran (Corresponding Author) Email: le.baradaran@iau.ac.ir

Received: May 2023
Published online: June 2025

***Corresponding author:**

Department of English
Language and Literature,
Borujerd Branch, Islamic
Azad University, Borujerd,
Iran.
E-mail: le.baradaran@iau.
ac.ir

Citation:

Namjoo Mahshid, and Leila
Baradaran Jamili. The
Liminality: of Subjectivity:
Space and Memory Narrative
in Goli Taraghi's *Two Worlds*
Critical Language and
Literary Studies. 2025 June;
22(34)
[https://doi.org/10.48308/
cls.2024.236056.1245](https://doi.org/10.48308/cls.2024.236056.1245)

Abstract:

Introduction: This research aims to investigate the role of geo-sociocultural liminality in the reconstruction of subjectivity and show how it can persuade a person to create a liminal 'Self' which eventually leads to the creation of mental space and memory narrative. The theoretical frameworks which are mainly based on Henri Lefebvre's theories of space and Victor Witter Turner's theory of liminality are applied to Goli Taraghi's *Two Worlds*.

Background of Study: This article focuses on *Two Worlds* and it is designed to study it by demonstrating the geo-sociocultural effects on subjectivity reformation. It shows that memory narrative can be viewed as a reaction to those effects on subjectivity representation and 'Self-superimposition'. 'Self-perception' is categorized in three levels: 'Self' in the pre-liminal level, 'Self' in liminal status, and 'Self' in the post-liminal stage. *Two Worlds* shows not only the effects of spatiality on construction of 'Self' but also the unreliability of subjective truth and memories. Moreover, visualization of memories can be the product of mental space which the character uses it as a power to regain her lost subjectivity. *Two Worlds* portrays the attempts of an immigrant in the assimilation process; when the immigrant has to produce different 'Self-images', the superimposition of those images may result in the creation of mental geography because there should be a space to store the homeland's images and memories. If the narrator cannot be involved in the act of communication and interaction, she has to find a way to reveal herself. In *Two Worlds*, writing is helpful in the process of 'Self-assessment' and 'Self-healing'; it is a transition from liminality to post-liminality.

Methodology: The present study applies an interdisciplinary approach that integrates perspectives from different fields of knowledge; i.e., geography, sociology, and culture. While Lefebvre's theories of space are used to emphasize the role of spatiality in the reconstruction of subjectivity, Turner's theory of liminality is used to explain how geo-sociocultural in-betweenness causes 'Self-liminality'. Through this interdisciplinary study, memory narrative is introduced as a means to help the reconstruction of subjectivity and the reconciliation between different 'Self-images'. In other words, Henri Lefebvre's theories of triad spaces is used to analyze the role of everyday rituals in both spatial understanding and 'Self-perception'; the 'Self' is affected when the spatial representations cannot be matched with personal preferences and choices. The discrepancies between different 'Self-images' may result in the experience of liminality in all aspects of life; the concept of liminal subjectivity intersects with geo-sociocultural mourning and memory narrative which can be the product of culture and spatiality.

Conclusion: *Two Worlds* offers a site to study the dynamic relations between geo-sociocultural factors and subjectivity which use the memory narrative to find a connection between the 'Self' images in the mental space and the 'Self' images in public spaces. Studying *Two Worlds* shows that not only liminality has both spatial and temporal dimensions and can affect the process of 'Self-reconstruction' but it can also influence the assimilation and psychological well-being of immigrants in host countries. Experiencing 'Self-liminality' makes the immigrants aware of their objectification and subordination processes; they are spatial users whose roles are to improve spatial growth. This objectification is a sort of permission to be in public spaces and participate in daily rituals.

Keywords: Geography, Liminality, Memory, Spatiality, Subjectivity, Goli Taraghi, *Two Worlds*

مقاله پژوهشی

آستانگی فردیت: فضا، باز روایت خاطرات در مجموعه داستان دو دنیا نوشته گلی ترقی

مهشید نامجو^۱، لیلا برادران جمیلی^۲^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
ایمیل: mahshid.namjoo@iau.ac.ir^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول)، ایمیل: le.baradaran@iau.ac.ir

چکیده

بی تردید در ادبیات مهاجرت، ارتباط بین فردیت و فضای ذهنی انکارناپذیر است. تعریف فرد از خود و تعریف دیگری از وی وابسته به فضای ذهنی است. این فضای ذهنی محصول عواطف، روان زخم و تجربیات فرد می‌باشد. در سرزمین بیگانه، فرد مهاجر نیاز بیشتری به فضای ذهنی احساس می‌کند، چرا که "خود وطنی" در میان انباشت ایمازهای مختلف از "خود" کم‌رنگ شده است و فرد حس سرگشتگی عمیقی را تجربه می‌کند. گلی ترقی (۱۳۱۸) در مجموعه داستان دو دنیا رنج‌های زن جوانی را توصیف می‌کند که در پی اثبات ماهیت وجودی خود به درمانگرش در کلینیک روانی در حومه پاریس است. نویسنده نقش سرزمین بیگانه به‌عنوان نیروی جغرافیایی - فرهنگی - اجتماعی غالب، تأثیرات وطن و خاطرات گذشته بر روان فرد را ترسیم کرده‌است. چهار چوب نظری این تحقیق بر نظریات هنری لوفور (۱۹۰۱)، جامعه‌شناس و فیلسوف فرانسوی و ویکتور ویتنر ترنر (۱۹۲۰) انسان‌شناس انگلیسی استوار است. لوفور با معرفی سه فضای شخصی، عمومی و ذهنی نوع جدیدی از اعمال قدرت را نشان می‌دهد که فرد را مجبور به باز ساخت فردیت خود و انباشت ایمازهایی مختلف از "خود" می‌کند. همچنین، با استفاده از مفهوم آستانگی ترنر، حالت سرگشتگی فرد مهاجر توضیح داده می‌شود. این مقاله نشان می‌دهد چگونه وطن و خاطرات گذشته به منزله مرحله پیش از آستانگی تلقی می‌شود و چگونه این امر شخصیت داستان را به‌سوی نگارش خاطرات خود سوق می‌دهد.

کلید واژگان: آستانگی، جغرافیا، خاطره، فردیت، فضا، گلی ترقی، دو دنیا

تاریخ دریافت: خرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار: خرداد ۱۴۰۴

* نویسنده مسئول:

برادران جمیلی، لیلا. دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.
ایمیل: le.baradaran@iau.ac.ir

ارجاع به مقاله:

نامجو، مهشید. برادران جمیلی، لیلا. آستانگی فردیت: فضا، باز روایت خاطرات در مجموعه داستان دو دنیا نوشته گلی ترقی. فصلنامه نقد ادبی و ادبیات خارجی، دوره ۲۲، شماره ۳۴
<https://doi.org/10.48308/ells.2024.236056.1245>

مقدمه

مهاجر است؛ مهاجر فردیت وطنی خود را بازسازی نمی‌کند و در عین حال جامعه میزبان هم وی را کاملاً خودی نمی‌پندارد، بنابراین همواره فاصله‌ای بین این دو وجود دارد. از مهم‌ترین ابزارهای که برای همسان‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد، سیستم زبانی است که فرایند باز ساخت فردیت مهاجر را سرعت می‌بخشد؛ هر چقدر با استفاده از سیستم زبانی، نشانه‌ها و کدهای گفتمان غالب در رفتارهای اجتماعی و شخصی مهاجر بیشتر نمود پیدا کند، صلاحیت مهاجر در تعاملات و زندگی اجتماعی بیشتر مورد تأیید سرزمین میزبان قرار می‌گیرد؛ بنابراین،

مهاجرت، به‌مثابه بخش جدایی‌ناپذیر جامعه مدرن، تأثیرات بسزایی بر فردیت و باز ساخت آن دارد. مهاجر به دلیل رویارویی با ساختارهای ذهنی گوناگون ناچار به بازسازی فردیت خویش می‌شود، تا عضوی مفید از جامعه باشد. ماهیت قابل‌پذیرش زمانی اتفاق می‌افتد که مهاجر در بازتعریف خود با کدهای اجتماعی و فرهنگی جامعه میزبان خود را به‌گونه‌ای نزدیک کند که با آن هم‌سو و یکی پنداشته شود. این هم‌سوسازی و یک‌سان‌پذیری امری نمادین و غیرقابل‌تحقق از نظر جامعه میزبان و

این سفر خاطرات کودکی تا بزرگسالی، رنج‌ها، دلتنگی‌ها، شکست‌ها و توقعات دیگری از او و شناخت خود از خود را با استفاده از زبان مادری به نگارش درمی‌آورد.

هنری لوفور (۱۹۰۱-۱۹۹۱)، فیلسوف مارکسیست، آگزستانسیالیست و جامعه‌شناس فرانسوی، به بررسی سه نوع فضای روانی، کالبدی و اجتماعی می‌پردازد که محصول روابط اجتماعی، فرهنگی و انسانی می‌باشند و در عین حال به‌مثابه ابزار قدرت عمل می‌کنند. از نظر وی، فضا بسان محفظه‌ای بسته و خالی نیست که با قراردادهای از پیش تعیین شده پر شده باشد (لوفور، ۱۹۹۲، ۷۳)، بلکه فراتر از مرزهای فیزیکی یک جغرافیا، یعنی پر از رویکردها و مناسبات اجتماعی است. در واقع، فضا محصول مناسبات اجتماعی، رفتار و کنش‌های انسانی و مجموعه‌ای از رفتارهای اجتماعی است.

ویکتور ویتز ترنر (۱۹۲۰-۱۹۸۳)، تحصیلات خویش را در رشته انسان‌شناسی در لندن به اتمام رساند. وی در آثار خود به بررسی رابطه بین جامعه و فرهنگ می‌پردازد. وی همچنین، در آثارش نشان می‌دهد چگونه نحوه زیست انسان‌ها به شکل‌دهی جامعه کمک می‌کند. از طرفی نمادهای فرهنگی و اجتماعی نیز محصول مشارکت بین افراد و جامعه هستند. وی با بهره‌گیری از نظریات آرنولد ون گنپ، مرحله آستانگی را که ایده‌ای بنیادین در مطالعات اجتماعی و تغییرات فرهنگی است، توضیح می‌دهد. در این مرحله، افراد از نقش‌های اجتماعی پیشین خود جدا می‌شوند و در جستجوی تعریفی جدید از خود هستند. بررسی‌های ترنر، نقش آستانگی را در تحول فردی و بازسازی ساختارهای فرهنگی - اجتماعی نشان می‌دهد. باتوجه‌به توضیحات فوق، تحلیل حاضر باتکیه بر

منابع کتابخانه‌های و روش تحلیلی و توصیفی به بررسی مجموعه داستان دو دنیا می‌پردازد. هدف اصلی، پاسخ به این پرسش اساسی است که چرا فرد مهاجر پس از تطبیق و همسان‌سازی فضایی خود دچار نوعی خلأ عاطفی و روانی می‌شود و چگونه آستانگی جغرافیایی - فرهنگی - اجتماعی باعث انزوای فرد و احساس از خودبیگانگی‌اش می‌شود؛ زبان مادری و خاطره‌نویسی از

این‌گونه تصور می‌کنیم که روایت کلامی فرد از خودش با بازتعریف خود و شناخت دیگری از وی رابطه مستقیم دارد. اما در عین حال کنش و واکنشی بین مهاجر و سرزمین میزبان شکل می‌گیرد که به‌موجب آن، فرایند باز ساخت فردیت با چالش روبرو می‌شود و گاهی مهاجر را بیشتر به‌سوی تنهایی و تروما سوق می‌دهد. همانندی به‌ظاهر رخ می‌دهد؛ اما مهاجر معتقد است که جامعه میزبان هم باید قدمی برای شناخت فردیت واقعی وی بردارد و بخشی از وجودش را که در خاطراتش و با گذشته‌اش عجین شده همان‌طور که هست بپذیرد و از تغییر و یا تحریف آن اجتناب کند. هنگامی که جامعه پذیرنده مقاومت می‌کند، نیرویی درونی، مهاجر را به سمت بازپس‌گیری "خود واقعی" سوق می‌دهد و در این مرحله است که خاطره‌نویسی و روایت خاطره بخشی از روایت مهاجرت می‌شود؛ مهاجر با باز روایت گذشته خود، فردیت به حاشیه رانده شده خویش را اصالت دوباره می‌بخشد.

گلی ترقی (۱۳۱۸) با نام اصلی زهره مقدم ترقی، نویسنده ایرانی مقیم فرانسه است. در بیشتر آثارش خاطره‌نویسی به چشم می‌خورد. در این شیوه نگارش به دلیل تصویرسازی، فضا سازی نویسنده و شباهت آن به زندگی روزمره انسان‌های عادی و دغدغه‌های آنها، همزاد پنداری خواننده اثر با شخصیت‌های داستانی باعث درک بهتر داستان‌های ترقی می‌شود. هویت، گم‌گشتگی انسان‌ها و تلاش آنها برای شناخت و بازتعریف خود، نقش خاطرات و گذشته در خاطره‌نویسی و ساخت هویت فردی از مضامین اصلی نوشته‌های ترقی می‌باشند. آثارش شامل جایی دیگر، خاطرات پراکنده، دو دنیا، و بازگشت می‌باشند.

مجموعه داستان دو دنیا، در حقیقت ادامه کتاب خاطرات پراکنده می‌باشد که شامل هشت بخش «اولین روز»، «خانم‌ها»، «آن‌سوی دیوار»، «گل‌های شیراز»، «فرشته‌ها»، «پدر» و «آخرین روز» است. در این کتاب، راوی اثر که در آسایشگاهی در حومه پاریس بستری است، مجبور به باز ساخت فردیت خویش می‌شود. در این بازتعریف از خود، وی سفری به گذشته را آغاز می‌کند و در

احساس درماندگی و واماندگی فرد مهاجر می‌کاهد و وی را به سمت فردیتی بینابینی سوق می‌دهد. مقاله حاضر چشم‌انداز جدیدی را به روی مباحث به‌ظاهر شفاف فردیت و خاطره‌گویی به‌عنوان ابزار قدرت می‌گشاید.

پیشینه تحقیق

تاکنون در نشریات داخلی مقالاتی در مورد گلی ترقی به چاپ رسیده است. در «خوانش پست‌مدرن از دو دنیا اثر گلی ترقی بر پایه اندیشه‌های هومی بابا» (۲۰۲۲) عبدالله آلبوغیش و آمنه بختیاری به بررسی استعمارشدگی در معنای فرهنگی آن و پیامدهای آن نظیر تقلید، تجربه آوارگی روانی و احساس بی‌تعلقی به محیطی بیگانه می‌پردازند. به بیان نویسندگان حاضر، بررسی آستانگی در قلمروهای مکانی - زمانی و خودآگاهی شخصیت‌ها، بر نقش خاطرات گذشته و خود وطنی تأکید دارد. بازسازی خاطرات در ارائه «خود» جدید و ورود به مرحله پسا آستانگی ضروری است.

در مقاله‌ای با عنوان «از دو دنیا به شخصیت‌های دوقلو - سیر تکاملی دوگانه در داستان گلی ترقی» (۲۰۲۰)، تناسلی دربار آزاد انتخاب و مشکلاتی که فرد با آن‌ها مواجه می‌شود، می‌نویسد. ایده دوقلو اشاره به دو جنبه از «خود» می‌باشد که یکی از آن‌ها همگون و دیگری ناهمگون محسوب می‌شود. اگر روح طغیانگر شخصیت‌های داستانی به جستجوی «خود» واقعی بپردازند، دوگانگی مطرح شده برطرف می‌شود. در حالی که نویسندگان مقاله حاضر به بررسی ارتباط بین آستانگی جغرافیایی - فرهنگی - اجتماعی و آستانگی فردیت، روان‌زخم و فضای سوم ذهنی می‌پردازند.

در مقاله «تکنیک‌های ادبی و ضرب‌آهنگ‌های زندگی روزمره...» (۲۰۱۸)، جلال سخنور و عرفان رجبی با استفاده از نظریات هنری لوفور به بررسی بازنمایی‌های فضایی، فضاهای بازنمایی و پراکتیس‌های فضایی می‌پردازند. نویسندگان حاضر با بررسی نظریات لوفور، ارتباط بین تولید فضا و آستانگی اجتماعی و فرهنگی را نشان می‌دهند؛ تعریف فرد از فضا و انتخاب نقش‌های

اجتماعی‌اش ارتباطی مستقیم با تعریف وی از خویشتن و فضای اجتماعی دارد. همچنین، فضای عمومی جامعه محصول مشارکت افراد است؛ روابط و مناسبات اجتماعی هم در باز ساخت فردیت و جهت‌گیری خاص در شناخت فرد از خود و اطرافش نقش دارند.

در مقاله «پیچ‌وخم شگفت‌انگیز گذشته: مطالعه نوستالژی در داستان کوتاه گلی ترقی» (۲۰۱۴)، فاطمه پورجعفری به بررسی نوستالژی و تعلق خاطر شدید به گذشته می‌پردازد. با یادآوری خاطرات گذشته، فرد مهاجر، با وجود احساس انزوا و افسردگی که گاهی وی را احاطه می‌کند، احساس‌رهایی و رستگاری پیدا می‌کند. لیکن نویسندگان مقاله حاضر، نشان می‌دهند که چگونه آستانگی اجتماعی - فرهنگی در سرزمین میزبان و انباشت ایماژهای مختلف از «خود» منجر به احساس سرگشتگی، روان‌زخم و عدم تعلق می‌شود؛ بازسازی خاطرات راه‌هایی از آستانگی است.

در مقاله‌ای با عنوان «گیرکردن بین دو دنیا: هیبریدیتی و شناخت هویت میانه‌ای در رمان دو دنیا به قلم گلی ترقی» (۲۰۱۴)، ناصر شبانکاری و بهار محرابی درباره مشکلات زنان مهاجر می‌نویسند. نقش خاطرات گذشته در شکل‌گیری هویت هیبریدی بر اساس نظریات هومی بابا مورد بررسی قرار می‌گیرد. محققان با بهره‌گیری از عنصر خاطره، هویت چندلایه فرد مهاجر را رمزگشایی می‌کنند و از این راه به لایه‌های پنهان ذهنی که منجر به روان‌زخم می‌شوند، دسترسی می‌یابند. اما نویسندگان مقاله حاضر، نشان می‌دهند که چگونه آستانگی، فضایی ذهنی ایجاد می‌کند که فرد به ارائه «خود»‌های ساخته شده از خویشتن می‌پردازد؛ یعنی روایت خاطره، به فرد این امکان را می‌دهد که جایگاه خود را در سرزمین مادری و میزبان بازتعریف کند و از این طریق در فرایند همانندسازی موفق‌تر عمل کند.

در مقاله «مقایسه ساختار بازگشت زمانی در رمان دو دنیا نوشته گلی ترقی...» (۲۰۱۳)، احمدرضا صاعدی، نرگس گنجی و فرزانه حاجی قاسمی با تکیه بر دیدگاه ژرار ژانت به بررسی تقسیم‌بندی زمان روایت می‌پردازند. در

ناچار به دنیای ذهنی خلق شده خویش پناه می‌برند، تا احساس ارزشمندی و تعلق خاطر به فردیت خویش را حفظ کنند. به اعتقاد استفن رابینسون، برای ایجاد شفافیت فضایی، نمودهای جامعه باید در ذهن افراد آن جامعه منعکس و نهادینه شوند (۳)؛ رابطه بین فرد و مکان رابطه‌ای دو سویه است.

از سوی دیگر، مفهوم "آستانگی" که اولین بار توسط آرنولد ون گنپ ابداع شد و بعدها توسط ویکتور ترنر مورد استفاده قرار گرفت، نقش کلیدی در توضیح دلایل ایجاد فضای سوم ذهنی دارد. مرحله آستانگی در مهاجرت زیستن در زمان حال و جامعه مقصد تلقی می‌شود، همان‌طور که ترنر بیان می‌دارد، در مرحله آستانگی، فرد در شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌های مختلف فرهنگی و فضایی قرار می‌گیرد و باید موضع خود را نسبت به هر کدام مشخص کند (۱۹۶۹، ۳۵۹). نویسندگان پژوهش حاضر، این مرحله گذار را در مهاجرت به سه بخش پیش از آستانگی، آستانگی و پسا آستانگی تقسیم می‌کنند؛ مرحله پیش از آستانگی به بررسی عواملی می‌پردازد که فرد مهاجر را به ناهمگونی با دیگری در جامعه مقصد و احساس انزوا و نیاز به ساخت دنیای ذهنی خود سوق می‌دهد. مرحله آستانگی جدال بین "خود" ساخته شده در مقصد و "خود" وطنی است، و یا جدال بین انباشت‌های ایماژهایی از "خود" را نشان می‌دهد که فرد مهاجر نیاز به باز ساخت دنیای ذهنی خود و ارائه آن به جامعه مقصد را در خود احساس می‌کند تا بتواند سلامت روان خود را تضمین کند؛ نگارش خاطرات گذشته به باز ساخت "خود" کم‌رنگ شده منجر می‌شود، و ورود مجدد به جامعه برای کسب زندگی عادی را آسان‌تر می‌سازد. در مرحله پسا آستانگی فرد مهاجر، در جدالی ذهنی بین کدهای فرهنگی و اجتماعی سرزمین مادری و میزبان‌های نسبی را تجربه می‌کند. ویکتور ترنر حالت روانی فرد مهاجر را با مرحله آستانگی یکسان می‌پندارد. آستانگی به‌مثابه سازوکاری در دیالکتیک درون و بیرون است؛ درون به معنی وطن و آموزه‌های وطنی است که تعیین‌کننده ماهیت وجودی یعنی خود درونی و تثبیت شده است؛ اما

این تقسیم‌بندی، بدون در نظر گرفتن عواطف، محققین به بررسی ساختار روایت به دو صورت گذشته‌نگر و آینده‌نگر می‌پردازند؛ همچنین برای آن‌ها زمان متن و زمان داستان اهمیت به‌سزایی دارد. در حالی که نویسندگان حاضر به نقش عواطف در مرحله گذار از آستانگی، توجه بیشتری نشان می‌دهند؛ یعنی برهم‌انباشتگی ایماژهای مختلف از "خود" نتیجه آستانگی در فضای عمومی جامعه است که منجر به آستانگی عاطفی، روان‌زخم و انزوای اجتماعی فرد می‌شود.

روش‌شناسی: فردیت جغرافیایی/اجتماعی و فرهنگی

از آنجایی که نویسندگان پژوهش حاضر درصدد بررسی تعامل بین فردیت و جغرافیا/فضا و تأثیر باز ساخت خاطرات گذشته بر فردیت در ادبیات مهاجرت هستند، رویکرد میان‌رشته‌ای را انتخاب کرده‌اند که نتایج حاصل از این پژوهش در حوزه‌های جامعه‌شناسی و مهاجرت نیز مفید واقع شود و از آنجایی که در ایران پژوهش‌های معدودی در این زمینه انجام گرفته است، ضرورت انجام این پژوهش بیشتر احساس می‌شود. هنری لوفور از چهره‌های شناخته‌شده جامعه‌شناسی و نظریه‌پرداز معروف در حوزه تولید فضا است. در این راستا، مقاله حاضر ارتباط بین بازتولید فردیت و بازتولید فضای ذهن که لوفور از آن به‌عنوان فضای سوم نام می‌برد را نشان می‌دهد.

از دیدگاه لوفور، فضا به‌مثابه ماهیتی اجتماعی در تعریف انسان از خود و همچنین تعریف دیگری از او نقش بسزایی دارد؛ فضا به‌عنوان عاملی در اجرای نشانه‌های فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی گفتمان غالب محسوب می‌شود و در اهلی‌سازی و همگون‌سازی افراد با یکدیگر نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما وی مطالعات خود نیز درباره نقش انسان در تعیین سرنوشت خویش سخن می‌گوید: انسان‌ها باید تعیین‌کننده سرنوشت، و سبک زندگی خود باشند و باعث تغییر فضای اطرافشان شوند (لوفور ۲۰۱۴، ۶۸). به همین دلیل در فضایی عمومی امکان تشکیل نیروهای مخالف و موافق وجود دارد، وقتی نیروی غالب اجازه ظهور برابر به گفتمان حاشیه‌ای را ندهد، افراد به

بیرون به مجموعه رسوم جامعه مقصد اشاره دارد که منجر به برهم‌نمایی «خود»های مختلف می‌شوند.

بازنمایی خاطره و باز ساخت فردیت رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند. فرد مهاجر، از سویی باتکیه بر خاطرات گذشته، تعریف مشخصی از خود دارد که این تعریف در گذر زمان، تثبیت شده و در روابط اجتماعی و شخصی نمود پیدا کرده است؛ به بیانی دیگر، چنین تعریفی نه تنها توسط فرد قابل باور است، بلکه دیگران نیز وی را بر اساس همان مشخصه‌ها می‌شناسند و تعریف می‌کنند. هر گونه تغییر، تحریف و بازنمایی به شکلی جدید باعث ابهام در فرد و اطرافیان وی می‌شود؛ وی را متزلزل و غیرقابل اعتماد نشان می‌دهد. اما این مطلب که مرور خاطرات متغیر است و وابسته به مکان، زمان، و حالات روحی و روانی فرد است، نادیده گرفته می‌شود، بدین مفهوم که روایت خاطر هرگونه بیشتر به تمایلات فرد و شناخت وی بستگی دارد و شاید یا بر اساس واقعیت نباشد یا واقعیت تحریف شده باشد.

آستانگی جغرافیایی - فرهنگی - اجتماعی: باز ساخت فردیت

مرحله آستانگی در حقیقت جدالی است بین خودی و دیگری، بین خود وطنی و خود ناخواسته، بین بودن و شدن که سفری ناتمام در باز ساخت فردیت می‌باشد. در مجموعه داستان دو دنیا، ترقی هنرمندانه این جدال را برای خواننده اثر به تصویر کشیده است. از همان صفحات اول، خواننده با دردهای راوی هم‌زاد پنداری می‌کند، گویی خود در این جدال نابرابر گرفتار است و باید راهی برای کم‌رنگ کردن نقش سرزمین میزبان به‌عنوان نیروی جغرافیایی - اجتماعی - فرهنگی غالب پیدا کند. شخصیت داستان در رفت‌وآمدی مداوم بین حال و گذشته است، حال به معنی پذیرش نیروی غالب است، در حالی که گذشته به‌عنوان نیرویی پنهان در انتظار زمانی برای ظهور است و در حفظ فردیت شخص نقش مهمی را ایفا می‌کند: «دستور جدید: باید هر روز صبح در باغ گردش کنم و نهارم را با دیگران سر میز بخورم. نه» (ترقی ۱۳۸۱، ۱۶). راوی داستان در حال از هم‌پاشیدگی است. اگر قوانین مقصد را

پذیرد که در این داستان نماینده مقصد کلینیک روانی است، اجازه ورود وی به جامعه صادر می‌شود. اما از نظر راوی پذیرش، نوعی خیانت به «خود وطنی» است. راوی جدایی از جامعه و انزوا را به فراموشی اصالت وجودی خود ترجیح می‌دهد. راوی نوعی جنگ علیه خود را شروع کرده است، گویی رنج و اندوه نوعی تنبیه برای اوست. آستانگی دارای دو بعد فیزیکی و روانی است؛ در بعد فیزیکی فرد در فضای عمومی جامعه قرار می‌گیرد و مجبور به ارائه بازتعریفی از خود است که باید مطابق با اصول فضای عمومی مقصد باشد.

از بعد روانی و عاطفی، راوی در جستجوی باز تعریفی از «خود» است. از این‌رو گمان می‌برد جدایی از آموزه‌های مقصد، ارتباط عمیق‌تری را با دنیای درونی به ارمغان می‌آورد. این دنیای درونی و ذهنی که لوفور آن را فضای سوم می‌نامد، محل تلاقی و برهم‌انباشتگی ایماژهای ساخته‌شده از «خود» نیز می‌باشد. در فضای سوم هم مهاجر تجربه آستانگی را دارد که به سه شکل: پیش‌از آستانگی، آستانگی و پسا آستانگی دیده می‌شود. مرحله پیش‌از آستانگی، مرحله‌ای است که راوی جدایی را در هر دو بعد فیزیکی و ذهنی تجربه می‌کند، اما بعد ذهنی برایش به مراتب دردناک‌تر می‌باشد. ترک وطن، خانواده، عادات، زندگی روزمره و سرگرمی‌ها از مصادیق جدایی در بعد فیزیکی می‌باشد. همچنین، راوی در این بعد باز هم جدایی را تجربه می‌کند، هنگامی که در کلینیک روانی بستری می‌شود، با وجود اینکه تمام تلاش خود را برای تطبیق فضایی انجام داده است، بار دیگر از زندگی اجتماعی خود محروم می‌شود. در بعد ذهنی، راوی نوعی مرگ نمادین را تجربه می‌کند که به خاطر جدایی فیزیکی و غم غربت، روان زخمی عمیق در ناخودآگاه وی شکل می‌گیرد که تدریجاً وی را بی‌علاقه به محیط اطرافش می‌کند. نگاه منفی وی به آدم‌های اطرافش، نشخوارهای ذهنی‌اش در مواجهه با واقعیت فضایی و تلاش وی برای جستجوی «خود» گمشده‌اش از طریق سیستم زبان مادری محصول این روان زخم ذهنی است:

من اینجا چه کار می‌کنم؟

است. با لجبازی و نافرمانی، بی‌علاقگی خود را نشان می‌دهد. خانم دکتر در مرحله آستانگی نقش بسیار مهمی را در سوق دهی وی به‌تنهایی ذهنی که درعین حال به بهبود او و تجربه پس‌ازآستانگی منجر می‌شود، دارد. خانم دکتر، وظیفه‌اش اهلی‌سازی و همانندسازی راوی است. راوی را همانند سربازی می‌بیند که باید مطیع باشد؛ هدف بازتولید فردیت‌های مطیع، سازگار و ثابت است تا از طریق آنها فرم‌های اجتماعی، آیینی‌های فضایی و اصول فرهنگی و اجتماعی خود را در جامعه نهادینه کند (اشکرافت، گریفیت، تیفین، ۲۰۰۰، ۱۰). راوی داستان تصور می‌کند در تطبیق اجتماعی و فرهنگی، ماهیت وجودی انسان‌ها تفاوتی ندارد: «نه من شبیه اینها نیستم. باید با خانم دکتر حرف بزنم. باید حالی‌اش کنم که پریشانی حال من دلیل دارد، دلیلی معقول و قابل‌فهم» (ترقی ۱۳۸۱، ۱۳)؛ از نظر خانم دکتر تمام بیماران یکسان هستند؛ حال آنکه راوی معتقد است فردیت هر شخص منحصر به آن شخص است و برای روان زخم‌ها نباید تعریف و درمانی یکسان به کاربرد. اگر چه خانم دکتر در تلاش برای آشتی وی با محیط اطراف و تشویق وی به هم‌کلامی و معاشرت با دیگران است، اما راوی می‌پندارد که زبانی مشترک بین آنها نیست. در این مرحله منظور راوی ساختار ظاهری و فیزیکی زبان مقصد و گفتمان رایج نیست، چرا که وی به‌خوبی از کلمات مقصد برای بیان مفهوم خود استفاده می‌کند، بیشتر تأکید راوی به عدم درک درونی است. برای شناخت دنیای درونی و فردیت ویژه هر فردی باید با نگاهی به‌دوراز قضاوت و با همدردی فرد را بازتعریف کرد. در این بازتعریف، فرد در فضا عمومی جامعه، به علت حس پذیرش و ارزشمندی حاکی از سوی فضای عمومی، بهتر عمل می‌کند.

هنگامی که راوی در فضای عمومی جامعه مقصد آستانگی اجتماعی - فرهنگی را تجربه می‌کند، تقابل بین بودن و شدن، وی را به ساخت فضای سوم ذهنی سوق می‌دهد. انزجار وی از حضورش در غربت، کم‌رنگ‌شدن خاطرات وطن و شکل‌گیری «خود» اجباری توسط نیروی فرهنگی - اجتماعی غالب به طرق مختلف نمایان می‌شود. یکی از بارزترین آنها، عکس‌العمل فیزیکی بدن

آدم‌های مچاله، با صورت‌های مقوایی و چشم‌های مسدود. روی نیمکت‌های چوبی کنار هم نشسته‌اند. آدم‌های ویران با دسته‌ای پیر. از این پرستارهای سفیدپوش موطلائی وحشت دارم. از این باغ خاموش بیگانه، از این درخت‌های سوگوار با سایه‌های غمگین خاکستری، از این شمشاد‌های صاف منظم، یک اندازه، یک شکل، ایستاده کنار هم مثل سربازهای آماده‌به‌خدمت. (ترقی ۱۳۸۱، ۱۱)

در مرحله آستانگی، راوی در جنگ بین بودن و شدن است؛ درک وی از فردیت خود و محیط اطرافش، به حضورش در لحظه بستگی دارد. حضور در لحظه یعنی پذیرش قضاوت‌های اطراف از ماهیت وجودی وی، قبول تعریف «خود» از دریچه دیگری؛ اما راوی با این مسئله کنار نمی‌آید. از نظر وی اگر هم قرار بر بازتعریف «خود» توسط دیگری باشد، آن دیگری یا خاطرات گذشته یا سرزمین مادری و مردمانش هستند. به همین دلیل تصور می‌کند، اطرافش آدم‌هایی هستند که با پذیرش آموزه‌های جغرافیایی - اجتماعی - فرهنگی غالب ماهیت اصلی خویش را گم کرده‌اند؛ این آدم‌های گمشده تعریف درستی از «خود» را به نمایش نمی‌گذارند؛ از یک‌طرف جامعه، آن‌ها را فقط با فردیت‌های مشخصی می‌پذیرد و از طرفی دیگر، تطبیق اجتماعی و فرهنگی منجر به برهم‌انباشتگی ایماژهای مختلف از «خود» می‌شود که به‌طور نمادین چشمه‌ای آن‌ها را بر روی شناخت واقعی از خود می‌بندد. از نظر راوی، شبیه‌سازی فردیت‌ها به هم برای حفظ هارمونی فضایی جامعه الزامی است.

فضای سوم: بازسازی فردیت و روایت خاطره

فضای سوم ذهنی نه‌تنها به‌عنوان محلی امن برای ذخیره‌سازی خاطرات و تصاویر گذشته است، بلکه در شناخت فرد از خود و دیگری نیز نقش بسزایی را ایفا می‌کند. یکی از دلایلی که منجر به انتخاب فضای سوم می‌شود، عکس‌العمل مقصد در برابر تنهایی فرد مهاجر است؛ یعنی به‌جای درک وی، فرایند شکل‌دهی او را آغاز می‌کند. در مجموعه داستان دو دنیا، راوی از اینکه تحت‌نظر باشد و بر اساس دیگری بازتعریف شود، متنفر

انباشت کشمکش‌های درونی ایماژهایی است که انعکاسی از او در شرایط فضایی و زمانی مختلف است. هر قدر میزان کشمکش بین این ایماژها بیشتر باشد، سلامت روان فرد بیشتر در معرض فروپاشی است. برای رهایی از چنین روان‌زخمی خانم دکتر او را تشویق به نگارش خاطرات و خواب‌هایش می‌کند. در مرحله آستانگی سرانجام نقطه مشترک و زبان مشترکی بین آنها پیدا می‌شود که همان بازروایت گذشته است. فرد مهاجر با بیان خاطرات گذشته، مجدداً حس ارزشمند بودن را تجربه می‌کند و می‌تواند حضور فعال‌تری در مناسبات اجتماعی داشته باشد: «باید از گذشته فاصله بگیرم و به زمان حال برگردم. باید "من" کنونی‌ام را بشناسم و این موجود واقعی را در فردا و آینده مجسم کنم. نمی‌توانم. از آینده وحشت دارم و "امروز" زمان خالی و معلق‌ست که به هیچ مکانی متصل نیست. تنها گذشته واقعیت دارد.» (ترقی ۱۳۸۱، ۱۹). بازروایت خاطرات، نیروی غالب را به چالش می‌کشد که حضور راوی را در لحظه حال می‌خواهد و سعی در اهلی‌سازی او برای آینده‌ای امن‌تر دارد. اما راوی می‌داند آنچه وی را تعریف می‌کند یا تعریفی که از خود دارد وابسته به گذشته‌اش است. وقتی تصمیم به نگارش می‌گیرد، اولین نشانه‌های بهبودی در وی ظاهر می‌شود. به بیان فوکو، قدرت به شکل تعامل دوطرفه خودش را در هماهنگی انسان‌ها با دیگری تثبیت می‌کند؛ به همین دلیل خانم دکتر سعی در نهادینه‌سازی این ساز و کار قدرت در ذهن راوی دارد (عاملی رضایی ۱۳۹۶، ۸۳). هدف نهایی، هنجارسازی فرد و کنترل بی‌انضباطی‌های اجتماعی و روان است (سمیعی ۲۰۲۱، ۱)؛ آموزش زندگی اجتماعی که در کلینیک روانی در حال اجراست، مانع نگاه منفی راوی به پیرامونش می‌شود: «به نگاه خود اطمینان ندارم و می‌دانم که دنیای بیرون آنطور که من میبینم نیست» (ترقی ۱۳۸۱، ۲۰)؛ این اعتراف بیانگر اهمیت ارتباط با دیگری برای شناخت "خود" می‌باشد: اگر "دیگری" نباشد تا از دریچه نگاه او خود را بازتعریف کنیم، فردیت به مرور ناپدید می‌شود.

در مرحله آستانگی، راوی خود را دارای فردیت "دگر

راوی یا احساس بی‌تفاوتی‌اش در برقراری ارتباط کلامی و تعامل اجتماعی با دیگران است: «پاهایم به زمین چسبیده‌اند و بدنم متعلق به خودم نیست. چشم‌هایم عبور می‌کنند، روی هم می‌افتند، تغییر شکل می‌دهند و ناپدید می‌شوند. میان گذشته و حال می‌چرخم بی‌آنکه روی لحظه‌ای مشخص متوقف شوم» (ترقی ۱۳۸۱، ۱۲). خشم درونی راوی منجر به نظاره‌گری و کنترل درونی می‌شود (پیلیا ۱۹۹۸، ۲۱). توصیف حالت فیزیکی و روانی خویشتن در جامعه مقصد و احساس گم‌گشتگی، توجیهی برای شکل‌گیری فضای سوم ذهنی است. راوی در اعتراض به فردیت جدید، دستورات خانم دکتر را نادیده می‌گیرد؛ پذیرش دستورات به معنای همراهی در به حاشیه‌رانی "خود" وطنی است. «صدا با من حرف می‌زند و مثل امواج رادیویی کهنه، دور و نزدیک یا کوتاه و بلند می‌شود. صدا به من می‌گوید باید بلند شوم، دوش بگیرم، لباس‌هایم را عوض کنم و صبحانه‌ام را پشت میز بخورم» (ترقی ۱۳۸۱، ۱۵). از دید راوی، همسو شدن با آداب زندگی روزمره و همانند دیگری شدن از سازوکارهای نیروی غالب برای کنترل فردیت می‌باشد. نیروی غالب به شکل کنش و تعاملی دو طرفه عمل می‌کند؛ «توانایی انسان‌ها برای هماهنگی با دیگران» به تثبیت گفتمان غالب فرهنگی و اجتماعی منجر می‌شود (عاملی رضایی ۱۳۹۶، ۸۳). خانم دکتر در تلاش برای نهادینه‌سازی چنین تعاملی در ذهنیت راوی است. هنگامی که فردیت وی از نظر دیگری قابل درک و احترام نباشد، الزامی برای به رسمیت‌شناسی محیط اطرافش ندارد. به همین دلیل علیرغم رنجش وی از همانندسازی انسان‌ها و یکسان‌پنداری فردیت آن‌ها، او نیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و افراد بستری شده در کلینیک را یکسان می‌پندارد و ذهنیت و فردیت آن‌ها را به نیروی غالب تعمیم می‌دهد: هدف تمامی آن‌ها، اهلی‌سازی فضایی بیماران است. بدین دلیل از آن‌ها به‌عنوان صدا نام می‌برد.

خانم دکتر تصور می‌کند «فردیت محصول تعاملات دوجانبه است و به‌تنهایی و در خلوت ساخته نمی‌شود» (رابینسون ۲۰۲۰، ۴)؛ اما راوی معتقد است که فردیت

مفهومی" (باختین ۱۹۸۱، ۲۷۰) می‌بیند؛ به بیان دیگر، فردیت راوی در سه شکل ظاهر می‌شود: "خود" برای "خود" که به معنی فردیت یا من ساخته‌شده درگذشته و توسط آموزه‌های وطنی است که این شکل از ماهیت فردی در فضای عمومی مقصد کم‌رنگ می‌شود و فرد مهاجر ناگزیر به خلق فضای سوم ذهنی است تا میراث وطنی خویش را حفظ کند. حالت دوم از فردیت، «خود» برای دیگری است. به این مفهوم که فرد در جامعه مقصد باید بین انباشت ایماژهای ساخته‌شده از فردیت خود مرتباً انتخاب کند که کدامین ایماژ را به نمایش بگذارد تا مورد قبول و در امنیت اجتماعی باشد. حالت سوم دیگری برای "خود" یا من است، یعنی خود یا انباشت ایماژهایی از "خود" توسط دیگری تعریف می‌شود؛ شناخت فرد از خود وابسته به حضور و نظر دیگری است. بر اساس چنین تعریفی از "خود"، نه تنها هم صدایی یا دگر مفهومی ذهنی در فضای سوم وجود دارد، بلکه فردیت دگر مفهوم وابستگی خود را به مکان و زمان نشان می‌دهد. «خانم دکتر: خواب‌هایت را بنویس. تو که همیشه از گذشته‌ات حرف می‌زنی، خاطره‌هایت را بنویس. می‌نویسم. خط می‌زنم. دنبال کلمه‌ها می‌گردم. فکرهایم آشفتته‌اند و جمله‌هایم سررشته ندارند» (ترقی ۱۳۸۱، ۲۳)؛ بهترین راه مدیریت چندصدایی فردیت و ذهن مهاجر، اعطای فرصت یکسان به آن‌ها برای ابراز و ظهور است، این امر در خاطره‌نویسی محقق می‌شود.

استفاده از خاطرات و روایت آن‌ها حرکتی برضد کنترل فرد و ذهنیت او نیز می‌باشد:

دنبال قصه‌ام می‌گردم. شاید برای همین است که می‌نویسم و هیچ‌وقت راضی نیستم. انگار همچنان به دنبال آن اولین قصه می‌گردم. اگر بتوانم بنویسم، خوب خواهم شد. می‌خواهم خوب شوم. خودم را به این شکل ناتوان و بیمار، قبول ندارم. می‌دانم این غریبه که در جانم خانه کرده مهمانی ناخوانده و غریبه است و حضورش موقتی است. هر چه توی سرم می‌گذرد، می‌نویسم. مهم نیست که آشفتته و درهم‌اند. سلامت روانی من در گرو

نوشتن فکرها، حس‌ها و خاطره‌هایم است. (ترقی ۱۳۸۱، ۲۳-۲۴)

راوی نگارش خاطرات را می‌پذیرد؛ اما با این بازسازی گذشته، به جنگ با نظام غالب می‌رود. وی ترجیح می‌دهد به زبان مادری خود بنویسد و این انتخاب نشان‌دهنده این است که راوی از یک سو برتری زبانی خود را به رخ می‌کشد و از سویی دیگر به نیروی غالب اجازه ورود و دسترسی به فضای سوم ذهنی خود را نمی‌دهد و از این طریق سعی در حفظ استقلال و فردیت خود دارد. فاصله‌گیری از گذشته و زیستن در لحظه حال درمان ذهن آشفتته راوی است؛ به عقیده‌اش این امر زمانی محقق می‌شود که خود را میان خاطرات گذشته دوباره بازتعریف کند: اولین قصه به طور استعاری به وطن اشاره می‌کند که جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی آن بر شکل‌دهی اولیه فردیت و حس تعلق فرد به خودش تأثیر بسزایی دارد. خاطرات به مثابه «سنگ نوشته‌ای قدیمی که می‌بایست معنایش را کشف کنند» می‌باشند (ترقی ۱۳۸۱، ۲۵)؛ بازسازی گذشته به راوی این فرصت را می‌دهد تا به "خود" وطنی‌اش نزدیک‌تر شود و آن را دوباره بسازد؛ درعین حال سرزمین بیگانه با بازنگری تراوش‌های ذهنی راوی در روایت مکتوب او، به شناختش می‌پردازد اگر چه این شناخت، هم در راستای بهبود شرایط زیستی مهاجر و هم شکل‌دهی فردیت وی به کار برده می‌شود. همان‌طور که ویجی آگنو اعتقاد دارد، خاطرات در حقیقت پلی بین گذشته فرد و گذشته جمعی فرد هستند (۲۰۰۵، ۴). در مرحله آستانگی، گذشته جمعی در فضای عمومی جامعه مقصد نمود کمتری پیدا می‌کند و چون راوی نمی‌تواند فضای عمومی آن جامعه را به نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی وطن خودش مزین کند پریشان حالی را تجربه می‌کند.

روایت خاطره به مثابه رابطه درمانی فرد با خودش اجازه دسترسی به مفاهیم مشترک وطنی و هویت یا ناخودآگاه جمعی را به راوی و خانم دکتر می‌دهد؛ از آنجایی که این رابطه بر مبنای تجربیات گذشته راوی است، وی حتی به صورت گذرا احساس خوشایندی را در جامعه مقصد تجربه می‌کند. این احساس خوشایند به دلیل تجربه

همین دلیل، فرد مهاجر سه مرحله آستانگی را نیز تجربه می‌کند. در مرحله پیش‌آستانگی، به دلیل جدایی فرد از وابستگی‌های عاطفی و خاطرات خود روان زخمی فرهنگی - جغرافیایی - اجتماعی را تجربه می‌کند. در مرحله آستانگی، واماندگی بین گذشته و حال، سلامت روانی فرد را به مخاطره می‌اندازد و وی را مجبور به باز روایت خویشتن می‌کند. نگارش و ثبت خاطرات به فرد کمک می‌کند تا وارد مرحله پس‌آستانگی شود و از این طریق زندگی و روابط اجتماعی خود را دوباره آغاز کند.

«فردیتی منسجم» است که راوی را به مرحله پس‌آستانگی می‌برد. مرحله پس‌آستانگی مرحله رهایی راوی است: حس می‌کنم از سفری طولانی آمده‌ام، از انتهای تاریکی، از کشف موهبت‌های کودکی و ترس‌های بزرگ؛ از تماشای مرگ. نوشته‌هایم را کنار می‌گذارم. خانم دکتر از بهبودی و بازگشت من از آن سفر پریچ‌وخم، راضی است. امروز... [با اتفاق‌های واقعی و حضور ملموسش، مرا در خود فرو می‌کشد و گذشته به تاریخی در پشت سر]... [تبدیل می‌شود. فرمان سرنوشت را به دست می‌گیرم. رو به فردا می‌ایستم]... می‌خواهم به امروز فکر کنم. (ترقی ۱۳۸۱، ۶۰-۲۰۵)

راوی، پس از کشمکشی عمیق با خود و دیگری، سرانجام از مرحله بینابینی عبور و زمان حال را برای زیستن انتخاب می‌کند. برای رهایی از خاطرات گذشته، باز روایت خاطرات، فرد را به زیستن در لحظه حال تشویق می‌کند: «شاید این وقت سرمستی، این فرصت متعالی، لحظه‌ای گذرا باشد که حتماً هست. مهم نیست. خاطره‌اش را نگه می‌دارم و با یاد این امروز، ته‌مانده روزهای آینده را رنگین می‌کنم» (ترقی ۱۳۸۱، ۵۱۲)؛ خاطره‌نویسی به معنای سفری از بیرون به درون، برای احیا «خودی» که دچار مرگ استعاری شده بود، می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در مهاجرت، فرد با انباشت ایماژهای مختلف از خود، دارای فردیتی دگر مفهوم می‌شود. این فردیت به طور مثبتی به ایجاد ارتباط فرد با دیگری منجر می‌شود؛ هر چه تطابق ایماژها با فضای عمومی جامعه مقصد بیشتر باشد، فرد در روابط خود موفق‌تر عمل می‌کند و در جامعه مقصد جایگاه بهتر و ثابت‌تری می‌یابد. اما اگر فرد به هر دلیلی پلی بین ایماژهای «خود» وطنی و ایماژهای ساخته شده در سرزمین بیگانه پیدا نکند، به تدریج این چندصدایی ایماژها فرد را به ذهن‌پریشی دچار می‌کند. چنین فردی به مرور تنهایی را به ارتباط جمعی ترجیح می‌دهد و در انزوا به ساخت فضای سوم ذهنی مشغول می‌شود که در آن نشانه‌های فرهنگی و اجتماعی وطن را مرور می‌کند. به

References

1. Alboghobeish, Abdollah and Ameneh Bakhtiyari. 2022. "Postcolonial Reading of Goli Taraghi's Collection of Stories *Two Worlds*, based on Bhabha, k. Homi's Thoughts." *Research of Fictional Literature*, vol. 11, no. 1: 49-72. DOI: 10.22126/RP.2021.5622.1243.
2. Ameli Rezaee, Maryam. 2017. "Power and Truth in Lion and Cow Story in *Kalila and Demna*." *Tarbiyat Modares Publication*, vol. 14, no. 58: 81-104.
3. Agnew, Vijay. 2005. *Diaspora, Memory, and Identity: A Search for Home*. Toronto Press.
4. Ashcroft, Bill, Gareth Griffiths, and Helen Tiffin. 2000. *Post-Colonial Studies. The Key Concepts*. Routledge Taylor and Francis Group.
5. Bakhtin, Mikhailovich Mikhail. 1981. *The Dialogic Imagination*. University of Texas.
6. Lefebvre, Henri. 1992. *The Production of Space*. Wiley-Blackwell.
7. Lefebvre, Henri. 2014. *Introduction to Henri Lefebvre's Production of Space*. Tisa Publication.
8. Saedi, Ahmad, Narges Ganji, and Farzaneh Haji-Ghasemi. 2013. "The Comparison of the Structure of Time in Goli Taraghi's *Return* and Ahlam Mosteghanemi's *Memory in the Flesh*." *Research Institute of Humanities and Cultural Studies*, vol. 2, no. 6: 93-109.
9. Pylypa, Jen. 1998. "Power and Body Practice: Applying the Work of Foucault to an Anthropology of the Body." *Arizona Anthropologist*, vol.13: 21-36.
10. Pourjafari, Fatemeh. 2014. "The Bewitching Maze of the Past: The Study of Nostalgia in Goli Taraghi's Short Fiction." *Theory and Practice in Language Studies*, vol. 4, no. 2: 320-26. Doi: 10.4304/tp.4.2.
11. Robinson, Cory Stephen. 2020. "Trust, Transparency, and Openness: How Inclusion of Cultural values shapes Nordic National Public Policy Strategies for Artificial Intelligence (AI)." *Technology in Societies*, vol. 63: 1-15. Doi.org/10.1016/j.techsoc.2020.101.421.
12. Samei, Shabnam. 2021. "Discipline and Punish written by Michel Foucault." Ketabchi.
13. Shabankare, Najafi Nasser and Bahar Mehrabi. 2014. "Torn Between Two Worlds: Hybridity and In-between Identity Recognition in Goli Taraqqi's *Two Worlds*." *Advances in Language and Literary Studies*, vol. 5, no. 5.
14. Shurgaia, Tea. 2020. "From Two Worlds to Twin Characters- Evolution of Dual Existence in Goli Taraghi's Fiction." *SEI*, vol. 7: 259-78.
15. Sokhanvar, Jalal and Erfan Rajabi. 2018. "Literary Techniques and the Everyday Rhythms as Practices of Production of Space in Don Delillo's *Zero K*." *Critical Language and Literary studies*, 15, 21: 179-198.
16. Taraghi, Goli. 2002. *Two Worlds*. Niloufar Publication.
17. Turner, Victor. 1969. *The Ritual Process: Structure and Anti-Structure*. Routledge.